



## بایسته‌ها و الزامات شکل‌گیری هژمونی جهانی و منطقه‌ای

هادی آجیلی\*

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

ام‌البنین جلوداری

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۴/۱۳)

### چکیده

نظریه‌های هژمونی یکی از مباحث مطرح در رابطه با توصیف چگونگی اداره روابط بین‌الملل است که از دهه ۱۹۶۰ به آنها توجه کرده‌اند و همچنان، یکی از نظریه‌های مسلط در تحلیل روابط بین‌الملل است. تا قبل از فروپاشی نظام دوقطبی هژمونی بیشتر در مقیاس جهانی مطرح بود؛ اما بعد از آن، رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای نیز گسترش یافت و به هژمونی در مقیاس مناطق نیز توجه شد. در این پژوهش، ابتدا مفهوم هژمونی در درون ساختارهای فکری متفاوت تبیین شده است و دیدگاه‌های هرکدام از تئوری‌های روابط بین‌الملل همچون مارکسیسم، واقع‌گرایی و لیبرالیسم را در خصوص شاخص‌های هژمون بررسی کرده‌ایم و در ادامه، به این سؤال پاسخ داده شده است که براساس این نظریه‌ها شاخص‌ها و مؤلفه‌های شکل‌گیری هژمونی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای کدام‌اند؟ در انتها نتیجه حاصل شده نشان می‌دهد مهم‌ترین عنصر مشترک در میان همه دیدگاه‌های بررسی شده، قدرت اقتصادی کشور مدنظر است.

### کلیدواژه‌ها

هژمونی، شاخصه‌های شکل‌گیری هژمونی، ثبات هژمونیک، هژمونی منطقه‌ای

\* E-mail: Hadiajili@yahoo.com

## ۱- مقدمه

مفهوم هژمونی<sup>۱</sup> برای نخستین بار در دهه سوم قرن بیستم، به منظور تحلیل سیاست داخلی استفاده شد و پس از دهه ۶۰ در تحلیل سیاست بین‌الملل به آن توجه شد. در دهه ۱۹۷۰ نیز نظریه پردازان اقتصاد سیاسی بین‌الملل آن را به صورت مفهوم محوری به کار گرفته‌اند (کرمی، ۱۳۸۵: ۱ و ۲). هژمونی مفهومی است که نظریه پردازان در درون سنت‌های فکری متفاوت، آن را در زمینه چگونگی اداره روابط میان دولت‌ها و مسائل مربوط به آن به کار برده‌اند. پیدایش این مفهوم، با ادبیات مارکسیستی و چپ روابط بین‌الملل گره خورده بود؛ اما از دهه ۱۹۷۰ نظریه پردازان لیبرال، وابستگی متقابل و نهادگرا نیز به آن توجه کرده‌اند. در سال‌های پس از جنگ سرد، بر سر مفهوم این اصطلاح، به طور اساسی مجادله‌هایی در گرفت. برخی هژمونی را نفوذی می‌دانند که ۱ کشور در نظام بین‌الملل قادر است بر دیگر کشورها اعمال کند و برخی دیگر، به وضعیت نابرابری قدرت اشاره دارند؛ یعنی وضعیتی که در آن، رقابت میان قدرت‌های بزرگ به حدی نامتوازن است که ۱ قدرت در درجه نخست قرار می‌گیرد و در نتیجه، قادر است قواعد و امیال خود را در حوزه‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی اعمال کند. به تدریج، از دهه ۱۹۸۰ مفهومی با نام ثبات هژمونیک مطرح شد که نخستین بار، چارلز کیندلبرگر<sup>۲</sup> آن را مطرح کرد. براساس این مفهوم، لازم است قدرتی برتر نقش اداره امور را در مقیاس جهانی ایفا کند (عسکرخانی، ۱۳۸۳: ۹۱). سایر نظریه پردازان هم به این مفهوم توجه و با توجه به اهمیت عنصر اقتصاد در آن، نقش قدرت هژمونی را در ثبات اقتصاد بین‌الملل لیبرال ارزیابی کرده‌اند. در حال حاضر، محافل نومحافظه کار آمریکا به طور جدی موضوع هژمونی را بررسی کرده‌اند و اکنون این مسئله، به شکل چارچوبی نظری و جدی پذیرفته شده است (کرمی، ۱۳۸۵: ۱ و ۲). با توجه به این مطالب، مفهوم هژمونی هنوز یکی از مباحث مطرح در روابط بین‌الملل در مقیاس جهانی و منطقه‌ای است؛ اما باید دید که چه شاخص‌ها و مؤلفه‌هایی باید وجود داشته باشد تا قدرت کشوری همراه با هژمونی محسوب شود. در این پژوهش، به این سؤال پاسخ داده شده است که براساس نظریه‌های روابط بین‌الملل، شاخص‌ها و مؤلفه‌های شکل‌گیری هژمونی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای کدام‌اند. به جز برتری نظامی و مشروعیت ایدئولوژیک، اقتصاد توانمند و ثروت مهم‌ترین عنصر مشترکی است که در میان همه دیدگاه‌های ارزیابی شده، از جمله مؤلفه‌های شکل‌گیری هژمونی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای محسوب می‌شود.

## ۲- مفهوم و مبانی نظری

### ۱-۲- مفهوم هژمونی:

واژه هژمونی از زبان یونانی گرفته شده و به معنای رهبری است. این واژه در زبان فارسی نیز به معنای برتری، سروری و سلطه است. همچنین، مفهوم آن در روابط بین‌الملل، به معنای رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولت‌هاست. هژمونی به نظمی نامتوازن در روابط بین‌الملل اشاره می‌کند که مطابق آن، یک کشور از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی از بقیه کشورها برتر است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۵۳ و ۵۴) اما با مفاهیمی همچون

1. Hegemony

2. Charls Kindleberger

امپراطوری و امپریالیسم نیز فرق دارد. امپراطوری با دست‌اندازی به قلمرو جغرافیایی دیگر کشورها و انضمام آن به خاک خود، برای دستیابی به جمعیت و منابع بیشتر شکل می‌گیرد. در واقع، اساس امپراطوری بر پایه کشورگشایی و نظامی‌گری است؛ اما هژمونی را نمی‌شود به این معنا دانست. این اصطلاح با مفهوم امپریالیسم نیز تفاوت دارد؛ زیرا امپریالیسم به معنی سلطه دولت‌های قوی مرکز بر مناطق ضعیف پیرامونی است (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۱).

مفهوم هژمونی زمانی شکل می‌گیرد که کشوری در تمام مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی در مقیاسی بسیار برتر از دیگر قدرت‌ها قرار دارد. در وضعیت برقراری هژمونی رقابت ارزشی یا به عبارتی تضاد ایدئولوژیک بین قدرت‌های برتر نظام وجود ندارد و کشور قدرتمند، درخصوص تمامی مقوله‌های قدرت، از نظر کیفی و کمی از سایر کشورها متمایز است و زیربنای مستقر در آن کشور، به‌طور جهانی مشروعیت دارد. به‌جز این، ساختار اقتصادی نیز در آن کشور در تمامی جهان پذیرفته می‌شود و هیچ نظام اقتصادی به‌طور جدی آن را با چالش روبه‌رو نمی‌کند. همچنین، روبنای حاکم در کشوری با قدرت هژمونی نیز مقبولیت و مشروعیت جهانی دارد. در جهان، درزمینه ارزش‌های سیاسی و فرهنگی چنین کشوری رقابت جدی وجود ندارد و مفاهیم سیاسی و الگوهای ارزشی آن، به‌صورت فراگیری مطلوب است (دهشیر، ۱۳۸۲). درحقیقت، کشور قدرتمند با زور و نظامی‌گری و اشغال به این موقعیت دست نیافته است؛ بلکه این موقعیت از طرف سایر کشورها به‌دلیل ویژگی‌های کشوری با قدرت هژمون، پذیرفته شده است. نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل، همچون مارکسیسم، رئالیسم و لیبرالیسم، به اشکال مختلف هژمونی را در نظام بین‌الملل ارزیابی کرده‌اند. تفاوت‌هایی نیز در آراء این نظریه‌ها وجود دارد؛ اما کانون توجه آنها نقش این قدرت، در سامان‌دادن به اقتصاد سیاسی و نیز ایجاد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی است.

## ۲-۲- هژمونی در دیدگاه مارکسیستی

مارکسیست‌ها هژمونی را به معنای تسلط به کار می‌برند و آن را جزئی از تاریخ جهان می‌دانند که مبتنی بر تناقضات روابط تولید سرمایه‌داری است (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۱: ۵۴). در نگاه مارکسیستی اقتصاد زیربناست و سیاست، فرهنگ، مذهب، هنر و سایر حوزه‌های اجتماعی همه روبنا هستند؛ به‌عبارت‌دیگر، همه این حوزه‌ها توسط اقتصاد تعیین می‌شوند. در اقتصاد نیز مکانیزم و ابزار تولید تعیین‌کننده است؛ زیرا هر قشر و طبقه‌ای که مالک ابزار تولید باشد، با توجه به منافع خود، سایر حوزه‌ها را تعریف می‌کند. با عنایت به این موضوع و با در نظر گرفتن ابزار تولید، در هر دوره تاریخی مالک و صاحب آن ابزار، طبقه مسلط محسوب می‌شده است؛ یعنی قدرت در دستان کسی قرار دارد که ابزار تولید، سرمایه و اقتصاد را در اختیار داشته باشد. مارکسیست‌های جدید یا نئومارکسیست‌ها بیشتر بر زمینه‌های فرهنگی شکل‌دهنده مناسبات تولید تأکید دارند. آنها معتقدند هر نظام سرمایه‌داری متناسب با فرهنگ و نوع جهان‌بینی خود، دائماً به فکر افزایش تولید، انباشت سرمایه و انباشت سود است.

گرامشی<sup>۴</sup>، از جمله نظریه پردازان نئومارکسیست است که دیدگاه‌هایش در رابطه با وضعیت هژمونیک، اهمیت دارد. او به دنبال پاسخ به این سؤال بود که چرا با وجود فراهم بودن وضعیت وقوع یک انقلاب، یعنی وجود یک اقتصاد سرمایه داری دچار بحران و یک پرولتاریای بزرگ، انقلابی رخ نمی‌دهد. گرامشی برای پاسخ به این سؤال، از مفهوم هژمونی استفاده می‌کند و در تعریف او هژمونی وضعیتی است که طبقه مسلط بر اساس آن، سایر طبقات را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب می‌کند.

هژمونی بر ابزار فرهنگی و ایدئولوژیک متمرکز است که گروه حاکم، به وسیله آن سلطه خود را با تضمین رضایت خودجوش گروه‌های تابع حفظ می‌کند. فرض مقدماتی این مفهوم، رضایت بیشتر افراد است و جهت‌گیری آن را قدرت تعیین می‌کند (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۱). کاکس<sup>۵</sup> نیز با تأثیرپذیری از گرامشی هژمونی را موضوعی بیش از سلطه از طریق تهدید، تحریم، مجازات و تشویق می‌داند و از نظر او این وضعیت رهبری فکری، اخلاقی و ایدئولوژیک را نیز در بر دارد که به نظم جهانی شکل می‌دهد (Cox, 1981. Ocelik, 200). همچنین، به باور او هژمونی گونه‌ای از نظم بین‌المللی است که ثباتش مدیون نقش هدایتگر و تنظیم‌کننده یک قدرت برتر جهانی است که ابتکار و مدیریت را در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی اعمال می‌کند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۷۴).

کاکس، در تبیین آراء گرامشی معتقد است که گرامشی مفهوم هژمونی را برای بیان یک اتحاد میان نیروهای مادی عینی و ایده‌های خلاق سیاسی به کار می‌برد که در ادبیات مارکسیستی، به آنها زیرساختار و ساختار گفته می‌شود. در این اتحاد، قدرت بر اساس سلطه بر تولید و از طریق یک ایدئولوژی پذیرفته می‌شود که میان گروه‌های مسلط و تحت سلطه، سازش یا اجماع ایجاد می‌کند؛ یعنی هژمونی بر اساس قدرت نظامی و اقتصادی استوار نمی‌شود و جنبه‌های تجویزی نیز دارد که مهم‌ترین آنها مشروع دانستن هژمون در نظام بین‌الملل است. (کاکس، ۱۹۷۴: ۳۸). درحقیقت، کاکس با اخذ مفهوم هژمونی مدنظر گرامشی که اساساً برای تبیین وضعیت سلطه داخلی مطرح شده بود، این برداشت از هژمونی را به عرصه بین‌الملل تسری داد (جلالی، ۱۳۸۸: ۵۶). به‌طورکلی، افراد تابع نظریه گرامشی معتقدند که قدرت هژمون، ساختار جدید را با توافق اعضای جامعه بنیان می‌نهد که در آن، منافع عمدتاً اقتصادی آنها را در نظر می‌گیرد و با ایجاد نهادهایی اوضاع لازم را برای همکاری‌های اقتصادی بین گروه‌های مختلف فراهم می‌کند (Iserei, 2007:2).

درواقع، دولت قدرتمند با توانایی هژمون، با مسلط کردن فرهنگ و ایدئولوژی خود بر سایر جوامع، مشروعیت کسب و از این طریق، نیازها و خواسته‌های آنها را تعریف می‌کند و با ایجاد رضایتمندی در آنها امر مطلوب خود را پدید می‌آورد. این کشور، مؤسسات و سازوکارهایی را نیز در حوزه اقتصادی ایجاد می‌کند تا به وسیله آنها نفوذ خود را گسترش دهد. در همین زمینه، سازمان‌هایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی ابزارهایی هستند که برای تسلط هرچه بیشتر بر اقتصاد بین‌الملل از آنها بهره می‌برد.

4. Gramsci

5. Robert Cox

## ۲-۳- هژمونی در دیدگاه رئالیستی

رئالیست‌ها بیشتر بر قدرت صریح و آشکار در هژمونی تأکید دارند؛ یعنی قدرتی که با استفاده از آن، هر دولت قادر است رفتار سایر دولت‌ها را تغییر بدهد یا آنها را اصلاح کند. این قدرت، درحقیقت، قدرتی برتر و مادی است که صاحب آن در مقیاس بین‌المللی در زمینه بهره‌مندی از منابع قدرت، به صورت ویژه‌ای اهمیت دارد. دولت هژمون، از نظر اقتصادی توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بسیار زیادی دارد که از این طریق، قادر است سایر دولت‌ها را به پذیرش ساختار اقتصادی و تجاری مدنظر خود ترغیب یا مجبور کند (پورا احمدی، ۱۳۸۷: ۱ و ۳۹).

رئالیست‌های کلاسیک بیشتر بر قدرت و سیاست تأکید داشتند؛ اما نئورئالیست‌ها معتقدند اقتصاد و کسب ثروت هم به اندازه دولت و سیاست مهم است؛ زیرا از طریق کسب ثروت، می‌شود برای پیشینه‌سازی قدرت اقدام کرد. بدون پشتوانه اقتصاد و ثروت نمی‌شود در سایر جنبه‌ها نیز قدرتمند شد.

جان مرشایمر<sup>۱</sup>، از جمله نواقح‌گرایان محسوب می‌شود که درباره هژمونی بحث کرده است. مباحث او از منظر واقع‌گرایی تهاجمی اهمیت دارد. ویژگی عمده دیدگاه‌های مرشایمر، توجه بیشتر به قدرت نظامی و تهاجمی کشور هژمون است. او با تأثیرپذیری از کنت والتز، ساختار آنارشی و فقدان قدرت مرکزی را مهم‌ترین مشخصه نظام بین‌الملل می‌داند و به باور او این اوضاع باعث نمی‌شود که کشورها از جنگ و توسعه‌طلبی اجتناب کنند؛ بلکه وضعیتی را پدید می‌آورد که آنان در صورت امکان، برای افزایش نفوذ، قدرت و در نهایت، هژمونی خود اقدام می‌کنند. از این دیدگاه، دولت‌ها در حالت ناامنی دائمی به سر می‌برند و همواره نسبت به تمامی کشورها و قدرت‌های دیگر، نامطمئن و بی‌اعتماد هستند؛ زیرا در هر موقعیتی ممکن است یکی از آنان به اقدامی علیه امنیت دیگران دست بزند. در چنین وضعیتی بهترین راه برای رسیدن به امنیت بیشتر، افزایش قدرت و مقهورکردن دیگر دولت‌هایی است که ممکن است آسایش آنها را تهدید کنند.

براین اساس، قدرت‌ها تا حد ممکن، برای غلبه و استیلا بر دیگران اقدام نخواهند کرد؛ بلکه همواره در وضعیت تهاجم بالقوه قرار دارند تا هر جا ممکن باشد، برای تحمیل اراده خود بر دیگران اقدام کنند. طبق دیدگاه او این مهم‌ترین و اصلی‌ترین تأثیر نظام آنارشیک بر رفتار و نحوه عملکرد دولت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ است. آنها بیش از هر چیز، به دنبال بقا و امنیت و تاحدامکان، امنیت مطلق هستند. برای دستیابی به این هدف است که دولت‌ها نخست در پی دست‌یافتن به موقعیت هژمونی منطقه‌ای و سپس در صورت امکان، به هژمونی جهانی هستند. زمانی می‌شود امنیت مطلق را به دست آورد که قدرتی بر دیگر قدرت‌ها به‌طور کامل تفوق داشته باشد و تهدید بالقوه آنها را برطرف کند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵ و ۲۴). به عبارتی در این دیدگاه، افزایش قدرت برای تأمین امنیت و بقا نیست؛ بلکه افزایش قدرت تا حدی است که دولت مدنظر، به قدرتی هژمون‌دار تبدیل شود و به‌طور کامل نسبت به بقیه دولت‌ها برتری یابد.

از نظر مرشایمر، ۳ دلیل وجود دارد که باعث می‌شود دولت‌ها همواره نسبت به هم هراس داشته باشند:

- ۱- فقدان اقتدار مرکزی که بتواند از دولت‌ها در مقابل یکدیگر حمایت کند،
- ۲- بیشتر دولت‌ها از لحاظ نظامی و تهاجمی ظرفیت و توانایی‌هایی دارند و

<sup>1</sup> . John J. Mearsheimer

۳- دولت‌ها هرگز قادر نیستند از نیت هم آگاه باشند (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۵۲-۴۹).

مرشایمر، قدرت‌های بزرگ را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌داند که در ابتدا در پی هژمونی منطقه‌ای و سپس جهانی هستند. این کشورها معتقدند هرچه بتوانند دایره هژمونی خود را گسترده‌تر کنند، بقا و امنیت خود را بیشتر تضمین کرده‌اند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۵ و ۲۴).

مرشایمر، در ابتدا بر هژمونی منطقه‌ای تأکید دارد؛ زیرا به باور او تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای مقدمه تأثیرگذاری بر دیگر مناطق است. از نظر او تبدیل شدن به هژمون جهانی میسر نیست؛ زیرا اشغال و تسلط بر مناطقی که توسط اقیانوس‌ها از یک قدرت بزرگ جدا شده‌اند، برای کشورها غیرممکن است. قدرت‌های بزرگ، به دنبال تسلط بر منطقه خود هستند و همچنین، علاقه‌مندند تا از برتری یافتن رقبایشان در سایر مناطق، جلوگیری کنند.

به‌طورکلی، تلاش قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به ۴ هدف است: تبدیل شدن به هژمونی منطقه‌ای، بیشترین میزان ثروت، قدرت زمینی برتر و تفوق هسته‌ای. کشورها در زمینه داشتن ثروت نسبی حساسند؛ زیرا قدرت اقتصادی پایه قدرت نظامی است. آنها به همین دلیل، سعی می‌کنند اقتصادی قدرتمند و پویا داشته باشند؛ زیرا این مسئله، به‌جز افزایش رفاه عمومی راهی مطمئن برای دستیابی به مزیت نظامی بر سایر رقبا است. تلاش این قدرت‌ها برای برتر بودن در نیروی زمینی نیز به این دلیل است که بهترین راه برای به حداکثر رساندن سهم‌شان از قدرت نظامی محسوب می‌شود. در جهانی ایده‌آل، یک دولت زرادخانه هسته‌ای جهان را در اختیار دارد و این توانایی به آن داده می‌شود که کلیه رقبای را بدون ترس از مقابله به‌مثل نابود کند (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۱۶۲-۱۶۰).

نکته مهم در دیدگاه نئورئالیستی این است که مزیت نظامی عامل مهمی در برتری بر سایر رقباست؛ اما این مزیت، بدون پشتوانه اقتصادی قوی و توانمند محقق نمی‌شود و به همین دلیل، هرکدام از دولت‌ها در عرصه روابط بین‌الملل، به دنبال منافع اقتصادی خودشان هستند. به‌جز این، دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل نیستند؛ بلکه بازیگران غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و بازار هم مهم هستند. دولت‌ها از آنها حمایت می‌کنند تا با داشتن اقتصاد پویا و قدرتمند، ثروت خود را به بیشترین حد برسانند؛ زیرا با بیشترین میزان ثروت، هم رفاه عمومی را افزایش می‌دهند و هم برای رسیدن به برتری نظامی از آن استفاده می‌کنند. با توجه به این مسائل، قدرت‌های بزرگ دولت‌هایی بسیار ثروتمند یا دولت‌هایی هستند که برای تحقق این هدف حرکت می‌کنند. اگر دولتی پول و تکنولوژی برای تجهیز، آموزش و مدرن‌سازی مداوم نیروهای خود نداشته باشد، دیگر قادر نیست ارتش قدرتمندی ایجاد کند. همچنین، از دید مرشایمر، به‌جز مقدار ثروت، مهم این است که چه مقدار از این ثروت، برای دفاع از کشور گردآوری و برای انجام کارها فراهم می‌شود (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۷۰ و ۶۹).

### ۳-۲- هژمونی در دیدگاه لیبرالیستی

در دیدگاه لیبرالیستی بیشتر بر قدرت سازمانی و تشکیلاتی دولت بر سایر دولت‌ها تأکید می‌شود. دولت هژمون، به‌طور عمده در شکل‌گیری سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نقش دارد و قدرتش آنقدر زیاد است که سایر دولت‌ها را نیز برای اهداف خود، به پیروی از الزامات تشکیلاتی و می‌دارد. در تحلیل نئولیبرالیستی برخورداری از مزیت‌های نسبی اقتصادی و تولیدی برتر، از طرف دولت هژمونیک در مقیاس جهانی اهمیت دارد؛

به‌طوری‌که دولت قدرتمند، در مقایسه با سایر دولت‌ها قدرت اقتصادی عظیمی را در اختیار دارد و بر همین اساس، قادر است بر شیوه‌های سازمانی و تشکیلاتی فرایندهای تولید و ساختار صنایع و نیز مراکز تولیدی سایر کشورها تأثیر بگذارد. دولت هژمون، با بهره‌مندی از توان زیاد اقتصادی و تولیدی ساختار اقتصادی، تولیدی، تجاری، مالی و اعتباری دیگر بازارها و دولت‌ها را تنظیم می‌کند (پوراحمدی، ۱۳۸۷).

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، این نظریه‌ها را بیشتر در قالب نظریه ثبات هژمونیک<sup>۱</sup> می‌شود بررسی کرد. از شاخص‌ترین نمایندگان این گروه، رابرت گیلپین<sup>۲</sup>، چارلز کیندلبرگر و رابرت کوهن<sup>۳</sup> هستند که از هژمونی با رویکردی دولت-ملتی در مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌الملل استفاده کرده‌اند. آنها هژمون را به‌صورت دولت-ملت می‌بینند و نقش ویژه‌ای را برای قابلیت‌های اقتصادی دولت قدرتمند قائل هستند.

ابتدا چارلز کیندلبرگر، اقتصاددان لیبرال، در سال ۱۹۷۳ در کتابی با عنوان جهان در رکود ۱۹۳۹-۱۹۲۹ این مفهوم را مطرح کرد. او در این کتاب مدعی شد در نظام بین‌الملل، بازیگران درصددند منافع کوتاه‌مدت خود را تأمین کنند؛ اما برخلاف نظام رقابتی مدنظر آدام اسمیت، تلاش بازیگران به‌خودی‌خود، به ارتقاء رفاه و منافع اقتصادی همه آنها منجر نمی‌شود. این امر بدین معناست که کشورها در تعقیب منافع اقتصادی خود، احتمال دارد از طریق اعمال سیاست‌های حمایت‌گرانه، به بازیگران دیگر ضرر برسانند. این قبیل سیاست‌ها قادرند به سلسله اقداماتی تلافی‌جویانه از طرف بازیگران زیان‌دیده منجر شود و درنهایت، ثبات اقتصاد جهانی را به خطر اندازد؛ بنابراین، کیندلبرگر، مدعی شد نظام جهانی ممکن است به‌خودی‌خود، به جانب توازن و تعادل حرکت نکند. در چنین شرایطی نظام بین‌الملل به نوعی رهبری نیاز دارد تا ثبات اقتصاد جهانی را تضمین کند.

فرضیه اصلی نظریه ثبات هژمونیک این است که رژیم‌های باثبات (به‌ویژه در روابط اقتصادی) به یک هژمون وابسته هستند که هنجارها و مقرراتی ایجاد و سپس از طریق بهره‌گیری از توانایی خویش، برای ترغیب سایر اعضا به‌منظور همکاری زیر سلطه هژمونی خود، بر عملکرد آنها نظارت کند. بهره‌گیری از قدرت مستلزم آن است که کشور هژمون از اقدامات مثبت برای ایجاد ساختاری از انگیزه‌ها استفاده کند که این انگیزه‌ها از لحاظ مزایا تا کمترین مقیاس سلسله‌مراتب قدرت قرار دارند و به‌این‌ترتیب، این کشور اعضا را در نظام نگه می‌دارد (جلالی، ۱۳۸۸: ۵۴ و ۵۳). همچنین، موضوع محوری این است که جهان، برای ایجاد و اجرای مقررات تجارت آزاد میان مهم‌ترین اعضای نظام، به دولتی مسلط و منحصربه‌فرد نیاز دارد. ظهور و تحول اقتصاد جهانی مدرن، ناشی از ظهور اقتصادهای ملی بزرگی است که به شکل متوالی توانسته‌اند سلطه یابند. نظام اقتصاد بین‌الملل قادر نیست بدون نظم سیاسی وجود داشته باشد و این نظم را قدرت برتر یا هژمون ایجاد می‌کند؛ بنابراین، مفهوم ثبات هژمونیک، بیشتر در اقتصاد سیاسی بین‌الملل کاربرد پیدا کرده است.

کراسنر نیز نظام هژمونیک را نظامی می‌داند که در آن دولتی واحد، بسیار بزرگتر و نسبتاً پیشرفته‌تر از شرکای تجاری‌اش است. اگر یک قدرت اقتصادی در حد کفایت، قادر باشد بر اقتصاد بین‌الملل سلطه یابد، ثبات هژمونیک را می‌تواند ایجاد کند و سایر دولت‌ها نیز در سایه آن با یکدیگر می‌توانند همکاری کنند (جلالی، ۱۳۸۸: ۵۴ و ۵۳). کوهن، معتقد است که تقسیم قدرت بین کشورهای رقیب، به فروپاشی رژیم اقتصادی

<sup>۱</sup>. Hegemonic Stability

<sup>۲</sup>. Robert Gilpin

<sup>۳</sup>. Robert Keohane

بین‌المللی و تمرکز آن در دست یک کشور، به تثبیت آن منجر می‌شود (پورقیومی، ۱۳۸۸: ۵۹ و ۵۸). برای تبیین و توضیح بیشتر شاخصه‌های هژمون در این دیدگاه، از بین کسانی که این مفهوم را تبیین کرده‌اند، نظرهای کوهن را به صورت یک نهادگرایی نئولیبرال و آراء گیلپین را به شکل یک نئورئالیست بیشتر ارزیابی می‌کنیم.

## ۲-۴- ثبات هژمونیک در دیدگاه گیلپین

گیلپین، با بهره‌گیری از آراء کیندلبرگر، کوشید تا نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل را توضیح دهد. از نظر او ثبات هژمونیک به اوضاعی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور مسلط در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرت بین‌المللی ثبات و تعادل سیستم را حفظ و سایر کشورها را وادار می‌کند تا آن قواعد را رعایت کنند (Gilpin, 1987:43). بنابراین، ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل، بر عهده قدرت هژمون است و صعود و نزول این قدرت، بر ثبات و عملکرد سیستم بسیار تأثیر دارد.

به اعتقاد گیلپین، برای اینکه یک نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک شکل بگیرد، ۳ شرط وجود دارد. ابتدا باید قدرتی هژمون وجود داشته و این قدرت، باید از لحاظ اقتصادی بسیار توانمند باشد. این کشور به جز ظرفیت ذخایر طبیعی، ظرفیت زیاد سرمایه و ذخایر ارزی، باید بازار اقتصادی بزرگ و فناوری داشته و برای تولید بسیار توانا باشد تا با اتکا به آنها قواعد مختلف حاکم بر سیستم را بتواند تضمین کند و نظام پولی، شیوه سرمایه‌گذاری و نهادهای اقتصادی و سیاسی تنظیم‌کننده سیستم را برقرار و حمایت کند (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). به نوشته گیلپین: «قدرت هژمون یا رهبر، تضمین و تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد و ثبات پولی آن را بر عهده دارد» (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲). هژمون، در بعد اقتصادی و نیز در ابعاد سیاسی و نظامی باید توانایی داشته باشد که امنیت نظام سرمایه‌داری را تضمین کند. در غیر این صورت، در زمان ناامنی فضای لازم برای رشد و توسعه اقتصادی وجود نخواهد داشت (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). دومین شرط، وجود تعهد ایدئولوژیک به ایدئولوژی حاکم است. بر این اساس، یک قدرت باید به ایدئولوژی حاکم متعهد باشد و همچنین، باید از لحاظ ایدئولوژیک برای رهبری سیستم مشروعیت داشته باشد. همان طور که قبلاً هم اشاره شد، از نظر آنتونیو گرامشی، پایه اصلی هژمونی تفوق ایدئولوژیک است. در سایه هژمونی ایدئولوژیک است که قدرت مسلط، حمایت و همکاری سایر قدرت‌ها را به خود جلب و آنها را با سیستم سازگار می‌کند.

منافع مشترک اعضاء، سومین شرطی است که برای تحقق ثبات هژمونیک لازم است. بخشی از پابندی اعضاء سیستم بین‌المللی به تعهدات ناشی از رژیم‌های غالب، به منافع مشترک آنها باز می‌گردد. اگر بیشتر اعضاء سیستم به‌خصوص در عرصه اقتصادی احساس نکنند که مشارکت در رژیم‌ها و ساختارهای نظام، تضمین‌کننده منافع آنهاست، سیستم را با مشکل مواجه خواهند کرد؛ به همین دلیل، مشارکت در نظام اقتصاد جهانی کنونی نیز به تفاهم بر سر حداقلی از منافع مشترک نیاز دارد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵). از نظر گیلپین، قدرت زیاد اقتصادی نسبت به رقبای نخستین شرط ظهور هر کشور به صورت دولتی همراه با هژمونی است. او در کتاب سال ۱۹۸۷ خود مدعی است که پدیده هژمونی تاکنون ۲ بار در تاریخ سرمایه‌داری ظهور کرده است. نخستین تجربه تاریخی مربوط به پس از جنگ‌های ناپلئونی و کنگره وین، یعنی سال ۱۸۱۵ تا پایان جنگ جهانی دوم است. در این دوران، پس از پیروزی طبقه متوسط لیبرال در درون انگلستان، ایدئولوژی لیبرالیسم در این کشور



برتری یافت و با توجه به قدرت برتر اقتصادی، این کشور به صورت قدرتی همراه با ژئومونی در عرصه جهانی هدایت و کنترل اقتصاد جهانی را بر عهده گرفت و ثبات سیاسی نظام را تضمین کرد. پیدایش نظام ارز مبتنی بر طلا و استرلینگ، به ابتکار انگلستان و نقش محوری بورس لندن از مظاهر و تجلیات رژیم اقتصادی پدیدآمده به دست این کشور بوده است. به اعتقاد گیلپین، گسترش بازرگانی به‌ویژه در ابتدای قرن بیستم، نشانه تأثیر نظام مبتنی بر ژئومونی انگلستان در اقتصاد جهانی است.

دومین تجربه تاریخی مربوط به دوران پس از جنگ جهانی دوم است که آمریکا نقش رهبر و قدرتی همراه با ژئومونی را در عرصه اقتصاد جهانی بر عهده گرفت. این مسائل، از جمله تجلیات ژئومونی آمریکا محسوب می‌شوند: نظام مالی برتون وودز، موافقت‌نامه‌های عمومی تعرفه و تجارت «گات» که بعدها به سازمان تجارت جهانی تبدیل شد، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در کنار تضمین امنیت غرب، کمک به بازسازی اروپای غربی و ژاپن و همچنین، تضمین امنیت انرژی که از ملزومات اصلی توسعه اقتصادی است (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۹ و ۱۴۸)

در نیمه نخست قرن بیستم، انگلستان قدرت اقتصادی خود را در مقابل رقبای نوظهوری همچون آلمان و آمریکا از دست داد. آلمان، می‌خواست در عرصه جهانی به‌ویژه مسئله مستعمره‌ها بیشتر نقش داشته باشد و به دلیل افول اقتصادی انگلیس، این کشور قادر نبود از این امر جلوگیری کند. سهم‌خواهی آلمان و ظهور قدرت‌های جدید، به جنگ جهانی اول منجر شد که خسارت‌ها و هزینه‌های سرسام‌آور و جبران‌ناپذیری به کشورهای اروپایی وارد کرد. انگلستان، بعد از تخریب‌ها و هزینه‌های جنگ، دیگر توان رهبری اقتصادی جهان را همچون قرن ۱۸ نداشت؛ در نتیجه، کشورها به سیاست‌های ملی‌گرایانه و حمایتی روی آوردند که این مسئله به بحران اقتصادی ۱۹۲۹ انجامید.

از تبعات بحران ۱۹۲۹ وقوع جنگ جهانی دوم بود که آن هم همچون جنگ جهانی اول، به ویرانی و تضعیف هرچه بیشتر اروپا به‌خصوص انگلستان منجر شد. در این زمان، کشوری که از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی توانایی ژئومونی جهانی را داشت، آمریکا بود. در ابتدا دولتمردان آمریکا با تأثیرپذیری از کنگره، حتی حاضر نشدند در جامعه ملل متحد عضو شوند؛ در حالی که خود آن را شکل داده بودند. به تدریج، پیامدهای گسترده جنگ، همچون تسلط شوروی در اروپای شرقی و خطراتی که این کشور از نظر سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک برای اقتصاد جهانی لیبیرال ایجاد می‌کرد، رهبران آمریکا را به این باور رساند که باید اقدامات جدی را برای شکل‌دهی و تضمین حیات اقتصاد سیاسی جهانی انجام دهند. بر این اساس، آمریکا تلاشی گسترده را برای قانونمند کردن اقتصاد جهانی و تضمین امنیت آن، از طریق اجلاس برتون وودز و نهادهای تشکیل‌شده در آن مثل گات، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی انجام داد.

همچنین، آمریکا برای تضمین سیاسی و نظامی این نظم، ناتو را برای حفاظت از غرب ایجاد کرد. با توجه به آنکه کشورهای اصلی نظام سرمایه‌داری به دلیل سال‌ها جنگ، به فروپاشی سیاسی و اقتصادی دچار شده بودند، آمریکا تصمیم گرفت اقتصاد و سیاست این کشورها را احیا کند تا کمونیست‌ها فرصت نکنند با استفاده از این وضعیت به قدرت برسند. در پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا بیشترین قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی را داشت و بزرگترین منابع تولید در اختیار آمریکا بود و حتی بهره‌وری آن کشور (یعنی میزان ستانده بر حسب

واحد نهاده) بسیار بیشتر از هر کشور دیگری بود. در سال ۱۹۴۴ آمریکا ۴۰ درصد تسلیحات جهان را تولید می‌کرد و بهره‌وری تولیداتش ۲ برابر آلمان و ۵ برابر ژاپن بود. نتیجه این امر، افزایش تولید ناخالص ملی واقعی آمریکا از ۸۸/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۳۹، به ۱۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۴۴ بود (لارسون، ۱۳۸۳) بنابراین، آمریکا در این دوران، هر ۳ شرط گفته شده برای تبدیل شدن به هژمون را داشت (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۵۱ و ۱۵۰).

## ۲-۵- مبانی ثبات هژمونیک در دیدگاه کوهن

کوهن، هژمونی را موقعیتی می‌داند که در آن یک دولت برای حفاظت از قواعد بنیادی حاکم بر روابط دولت‌ها به اندازه کافی قدرتمند است و به این کار تمایل هم دارد (Keohane, 1977: 44). به همان اندازه خواستن قدرت، خواست و اراده دولت برای هژمون شدن نیز مهم است؛ یعنی باید برای رسیدن به این موقعیت تلاش کند. کوهن، به همراه جوزف نای در کتاب قدرت و وابستگی متقابل، برای ایجاد هژمونی بر عنصر قدرت تأکید می‌کند؛ اما معتقد است قدرت برای ایجاد نظام هژمونیک کافی نیست. به باور او هژمونی هم بر قابلیت‌ها و توانایی‌ها و هم بر تصمیم دولت برای هژمون شدن متکی است. اراده و تصمیم برای اعمال رهبری و نیز فعال- شدن رابطه میان قدرت بالقوه (توانمندی‌ها) و نتایج (هژمونی عینی) ضروری است (جلالی، ۱۳۸۸: ۵۶).

کوهن، داشتن چند قابلیت را برای هژمون شدن ضروری می‌داند. در بعد اقتصادی هژمون باید بر مواد خام به‌ویژه مواد خام استراتژیک، مثل نفت کنترل و به منابع عمده سرمایه، دسترسی داشته باشد. کشور باید در تنظیم عملکرد بازارها فعال و در زمینه احاطه بر بازارها بازرگانی برای واردات و در تولید کالاها و خدمات، ارزش و اعتبار زیاد و مزیت رقابتی داشته باشد. توان زیاد نظامی نیز یکی از ملزومات اساسی برای هژمون است؛ زیرا به مدیریت آن بر امور بین‌الملل به‌ویژه در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل کمک می‌کند. نیاز نیست که قدرت هژمون بر سرتاسر جهان تسلط نظامی داشته باشد. قابلیت‌های نظامی کشور هژمون، در نهایت در خدمت جریان آزادانه فعالیت‌های اقتصادی در مقیاس بین‌المللی است و تقویت بیش از حد آن، ضرورتی ندارد.

دولت هژمون در بعد سیاسی و ایدئولوژیک نیز باید به اندازه کافی مشروعیت داشته باشد؛ زیرا عنصر مهم در نفوذ سیاسی هژمون و پذیرش از طرف سایر کشورها مشروعیت ایدئولوژیک است (Keohane, 1984: 4). رهبری موفقیت‌آمیز هژمونیک مستلزم درجه‌ای از رضایت و همکاری دولت‌های دیگر است و در صورتی که هژمون بدون چنین رضایتی قواعد را اجرا کند، سیستم از وضعیت هژمونیک به وضعیت امپریالی تغییر می‌یابد. همکاری در سیستم هژمونی نه به معنای وجود نداشتن نزاع، بلکه به معنای فرایندی است که ناسازگاری‌ها و اختلاف‌ها، مدیریت و به سازگاری متقابل سوق داده شوند (مشیرزاده: ۱۲۵ و ۱۲۴).

به‌طور کلی، نظریه پردازان لیبرال اهمیت و ضرورت کمتری برای هژمون قائل هستند؛ اما این موضوع را می‌پذیرند که دولت هژمون در ثبات هژمونیک، مولد کالای عمومی است و تولید این کالا ضرورتاً به حضور و اراده هژمون وابسته نیست. در این رویکرد کالای عمومی ۳ مشخصه دارد: نخست، مصرف آنها به تحریک رقابت دیگران منجر نمی‌شود. دوم، مصرف‌کننده خاصی قادر نیست با انحصار، دیگران را از مصرف آنها محروم کند و سوم، مصرف‌کننده ناچار است آن را مصرف کند (قره‌باغیان، ۱۳۷۲: ۶۷۵). از جمله مصادیق کالای عمومی

در روابط بین‌الملل، تجارت آزاد، ثبات پولی، صلح و امنیت بین‌المللی است. در نهایت، طبق نظریه ثبات هژمونیک جریان آزاد، منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی مستلزم این است که دولت هژمون، به صورت فعال:

- از ثبات پولی بین‌المللی مراقبت کند. در این زمینه، لازم است برای جلوگیری از بحران‌های مالی بین‌المللی سازوکارهایی داشته باشد تا در موقع ضرورت، از بروز چنین بحران‌هایی جلوگیری کند.
- تجارت جهانی را تثبیت کند. در این زمینه، از جمله سازوکارهای کنترلی هژمون این است که در مواقع بروز بحران، در برخی بخش‌ها بازارهای خود را به روی واردکنندگان درگیر با بحران باز کند یا در مواقع کاهش- یافتن جریان سرمایه‌گذاری برای تشویق و تحریک جریان منظم سرمایه اقدام کند.
- در صورت لزوم، برنامه کمک خارجی را در دستور کار قرار دهد؛ زیرا نظم لیبرال در مواقعی به بازتولید سرمایه از طریق کمک خارجی متکی است.
- سازوکارهای مجازات محکمی داشته باشد تا در مواقع ضروری از تحرکات فرصت‌طلبانه سوءاستفاده‌کنندگان جلوگیری کند (Guzzini, 1998: 144-145).

### ۳- بایسته‌ها و الزامات هژمونی منطقه‌ای

بعد از پایان جنگ سرد، می‌بینیم که به مناطق به صورت عواملی مؤثر در نظام امنیت جهانی بیشتر توجه می‌کنند. تا قبل از پایان جنگ سرد، مناطق چندان در معادلات بین‌المللی به حساب نمی‌آمدند و ابرقدرت‌ها به طور اساسی در این مسئله نقش داشتند. در جنگ سرد، ابرقدرت‌ها از ترس گسترش و تشدید درگیری‌ها ضمن محدودنگهداشتن مناقشه‌های بین‌المللی محلی سعی می‌کردند آنها را سرکوب کنند؛ زیرا نگران بودند دیگران با استفاده از این درگیری‌ها در حیات خلوت حساس سیاسی آنها مداخله کنند. همچنین، ممکن بود طرف‌های درگیر از قدرت‌های بیگانه کمک بخواهند. این امر باعث می‌شد در این مناطق، رقابت ابرقدرت‌ها محدوده مناقشه‌ها را گسترش دهد و ابرقدرت‌ها به هم‌پیمانان خود بیشتر کمک می‌کردند تا رقبا با پیروزی امتیازات بیشتری به دست نیاورند (مورگان، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۶).

بعد از فروپاشی نظام دوقطبی نظریه‌پردازانی درباره مناطق بحث کردند که از این میان، می‌شود افرادی چون بری بوزان<sup>۱</sup> و الی ویور<sup>۲</sup> را نام برد که البته از آراء لیک و مورگان نیز تأثیر گرفته بودند. در این رویکرد، مقیاس تحلیل، نظام جهانی نیست؛ بلکه میزان تحلیل، کمتر، یعنی مناطق هستند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۲). قدرت‌های مدنظر هم ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی نیستند؛ بلکه قدرت‌های منطقه‌ای هم مدنظر هستند. قدرت‌های منطقه‌ای ممکن است در مقیاس جهانی زیاد اهمیت نداشته باشند؛ اما معمولاً در مناطق خود، هم الگوهای محلی روابط امنیتی و هم شیوه تعامل این الگوها را با قدرت جهانی تعیین می‌کنند (بوزان، ۱۳۸۹: ۹۷ و ۹۸). قدرت‌های منطقه‌ای قطب‌بودن هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای را نشان می‌دهند: تک‌قطبی مثل جنوب آفریقا، دوقطبی نظیر جنوب آسیا و چندقطبی نظیر خاورمیانه، جنوب آمریکا و جنوب شرق آسیا. توانایی‌های قدرت منطقه‌ای در

<sup>۱</sup> Barry Buzan

<sup>۲</sup> Ole Waever

مقیاس منطقه اهمیت دارد؛ اما در مقیاس جهانی و در طیف گسترده، این توانایی چندان زیاد و چشمگیر نیست. قدرت‌های مهم، در صورتی به قدرت‌های منطقه‌ای واکنش نشان می‌دهند که نفوذ و قابلیت آنها به‌طور چشمگیری با فرایندهای امنیتی کردن در منطقه خاص همراه باشد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۴۷).

بعد از جنگ سرد، هم‌زمان با افزایش توجه به مناطق موضوع رقابت بین قدرت‌های منطقه‌ای نیز گسترش یافت که این موضوع، در مناطق ناهمگن از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی بیشتر مشهود است. مسئله مهم این است که دیگر برخلاف چند قرن اخیر، جنگ عامل اصلی ورود کشورها به جرگه قدرت‌های جهانی یا خروج از آن نیست. از این پس قرار نیست که جنگ به‌صورت زیادی در مقیاس این نظام نقش داشته باشد. به جای جنگ‌ها توان کشورها در تشکیل و حفظ ائتلاف‌ها، امکان ایجاد و اداره سازمان‌های بین‌دولتی یا ایجاد جوامع بین‌المللی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای استوار خواهد بود. در این میان، ائتلاف‌ها و همکاری‌های اقتصادی به شکل تعیین‌کننده‌ای نقش دارند و کشور خواهان برتری در منطقه خود، باید در این امور پیشگام و منابع مادی و سازمانی لازم را داشته باشد.

همانند رویکرد ثبات هژمونیک، نکته چشمگیر در تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای به‌جز اراده کشور مدنظر، پذیرش از طرف سایر بازیگران است؛ یعنی جدای از اینکه هر کشور خود را قدرت منطقه‌ای بداند یا نه، دیگران نیز باید آن واحد را به‌صورت قدرتی مهم در منطقه به حساب آورند. هند خود را قدرتی بزرگ می‌داند؛ اما هنوز از طرف دیگران در این مقیاس پذیرفته نشده است. رسیدن به مقیاس قدرت برتر و بزرگ در یک منطقه، به این دلیل اهمیت دارد که مقدمه پذیرش آن کشور به شکل قدرتی بزرگ در مقیاس جهانی است؛ به‌طوری‌که آمریکا هیچ رقیب محلی در منطقه خود ندارد. با توجه به این مطالب، می‌شود توضیح داد که روسیه برای کنترل منطقه خودش و به‌منظور حفظ جایگاهش به شکل قدرتی بزرگ، همچنان به این تلاش‌ها نیاز دارد تا در منطقه بی‌رقیب باشد (بوزان، ۱۳۸۹: ۹۶-۹۹).

برای بررسی این موضوع که در دوره‌های مختلف چه عواملی باعث شده است هر کشور به هژمون در منطقه خود یا نظام جهانی تبدیل شود، دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است و نظریه‌پردازان، هرکدام شروط مختلفی را مطرح کرده‌اند. گروهی موقعیت جغرافیایی، گروهی ابزارهای ارتباطی، گروهی عوامل نظامی، گروهی ابزار اقتصادی، گروهی موقعیت سیاسی و گروهی نیز ترکیبی از اینها را ابزار رسیدن به این موقعیت می‌دانند. (زرقانی، ۱۳۸۸: ۸۳).

ارائه این نظرها با توجه به وضعیت و ویژگی قدرت‌های برتر در دوره‌های مختلف بوده است. به عنوان مثال، برخی از دانشمندان علوم سیاسی تأکید می‌کنند که قدرت نظامی منبع ایجاد هژمونی است. با در نظر گرفتن این مطالب، تلاش‌های کشورهای هم‌چون اسپانیای هابسبورگ، فرانسه لوئی چهاردهم و فرانسه ناپلئون در قرون ۱۴ و ۱۵ برای تبدیل شدن به قدرت هژمون با افزایش قدرت نظامی خود همراه بوده است؛ اما آنچه اهمیت دارد این است که به‌جز دوره‌های کوتاه، هیچ‌کدام از هژمونی‌های نظامی ایجادشده در سده‌های اخیر، موفق نبوده‌اند. درحقیقت، هیچ دولت مدرنی نتوانسته است قدرت نظامی مؤثرش را طوری توسعه دهد که توازن قدرت را برای ایجاد یک هژمونی طولانی مدت برای سلطه بر جهان فراهم کند.

در دوره‌های قبل نیز تلاش کشورها بعد از مدتی با واکنش سایر قدرت‌ها مواجه شده و روند گسترش سلطه آنها متوقف شده است. تلاش اسپانیا به جنگ‌های ۳۰ساله در اروپا منجر شد که نهایتاً با پیمان وستفاليا (۱۶۴۸) نظم جدیدی شکل گرفت. همچنین، تلاش‌های فرانسه در هر ۲ دوره، به پیمان‌های اوترخت (۱۷۱۳) و کنگره وین (۱۸۱۵) منجر شد (Nye, 2004: 63).

مطابق توضیحات داده‌شده در قسمت قبل، اصولاً موقعیت هژمونیک، موقعیتی تک‌بعدی نیست و برای اینکه هر کشور به قدرت برتر تبدیل شود، باید مجموعه‌ای از توانمندی‌ها را در حوزه‌های مختلف داشته باشد. باتوجه به آراء گیلپین، برای شکل‌گیری موقعیت هژمونی در ابتدا باید یک قدرت هژمون با همه توانمندی‌های لازم وجود داشته باشد. این هژمون، باید آن‌قدر قدرت داشته باشد تا در منطقه تحت هژمونی خود، قواعد مختلف را ایجاد و اجرای آن را تضمین کند. همچنین، نظام پولی، شیوه سرمایه‌گذاری و نهادهای اقتصادی و سیاسی تنظیم‌کننده سیستم را برقرار و حمایت کند. کشور هژمون باید از نظر اقتصادی نسبت به بقیه کشورها از لحاظ موقعیت برتری داشته باشد؛ اما هم‌زمان باید در ابعاد سیاسی و نظامی نیز امنیت نظام را تضمین کند؛ زیرا در وضعیت ناامنی فضای لازم برای رشد و توسعه اقتصادی وجود نخواهد داشت. دولت هژمون، باید از نظر سایر کشورها از لحاظ ایدئولوژیک برای رهبری سیستم مشروعیت داشته باشد؛ زیرا در این صورت است که حمایت و همکاری سایر قدرت‌ها جلب می‌شود. وجود این موارد، وقتی با منافع مشترک کشورهای عضو سیستم هماهنگ باشد، وضعیت تحقق هژمونی را فراهم می‌کند؛ یعنی برای اینکه کشورهای عضو سیستم به تعهدات خود در قبال رژیم‌های موجود عمل کنند، باید به این نتیجه برسند که این همکاری منافع آنها را به-خصوص در عرصه اقتصادی تأمین می‌کند. در کل، طبق نظریه ثبات هژمونیک، کشور هژمون باید بیشترین قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی را در بین قدرت‌های موجود داشته باشد.

مرشایمر، معتقد است یکی از بزرگترین اهدافی که کشورها دنبال می‌کنند، تبدیل شدن به قدرت هژمون منطقه‌ای است؛ اما او می‌گوید تعداد اندکی از دولت‌ها وضعیت و ویژگی‌های لازم را برای حرکت در مسیر هژمونی دارند. مرشایمر، نماینده واقع‌گرایی تهاجمی است و مهم‌ترین عامل در قدرت یک کشور را توانمندی نظامی می‌داند؛ اما در عین حال معتقد است که برای ایجاد یک ارتش قوی و قدرتمند، باید زمینه‌های دیگری نیز از جمله ثروت، جمعیت و جغرافیای مناسب فراهم باشد. به باور او قدرت در سیاست بین‌الملل عمدتاً محصول نیروی نظامی یک دولت است. نیروی نظامی نیروی دریایی مستقل، نیروی هوایی استراتژیک، نیروی زمینی و سلاح هسته‌ای را در بر می‌گیرد؛ اما قطعاً نیروی زمینی شکل مسلط قدرت نظامی در جهان است. قدرت نظامی دولت‌ها عمدتاً در نیروی زمینی آنها متمرکز است و نیروی هوایی و دریایی آن را پشتیبانی می‌کند. به عبارت ساده‌تر، قدرتمندترین دولت‌ها مستحکم‌ترین و کوبنده‌ترین نیروهای زمینی را دارند؛ به طوری که حتی در طول جنگ سرد هم، توازن هسته‌ای برای تعیین قدرت نسبی، اندکی اهمیت داشت. الگوهای اتحادی شکل‌گرفته در طول جنگ سرد نیز این موضوع را تأیید می‌کند. در جهانی که دو قدرت بزرگ بر آن سیطره دارند، باید انتظار داشته باشیم که سایر دولت‌های مهم و کلیدی برای سد کردن راه نفوذ ابرقدرت قوی‌تر، به ابرقدرت ضعیف‌تر بپیوندند و نیروهایشان را متحد کنند. در روند جنگ سرد، ایالات متحده از لحاظ مالی از اتحاد جماهیر شوروی سرمایه‌دارتر و از نظر ناوگان دریایی بمب‌افکن‌های استراتژیک و کلاهک‌های هسته‌ای نیز به‌طور چشمگیری از

طرف مقابل برتر بود؛ با وجود این، دولت‌های مهمی چون فرانسه، انگلیس، آلمان غربی، ایتالیا و حتی چین، اتحاد جماهیر شوروی را قدرتمندتر از آمریکا می‌پنداشتند. آنها به همین دلیل براساس اصل گفته‌شده، علیه ابرقدرت، یعنی شوروی، با ایالات متحده هم‌پیمان شدند؛ زیرا به دلیل نیروی زمینی شوروی و نه آمریکا نگران بودند. امروزه، نگرانی اندکی درباره تهدید روسیه وجود دارد. این کشور هزاران کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد؛ اما نیروی زمینی روسیه ضعیف شده است و امکان دستیابی به یورش‌های زمینی گسترده برایش وجود ندارد (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۹۰ و ۹۱).

یک دولت، برای احراز صلاحیت به صورت هژمون، به جز قدرت نظامی بالقوه باید به طور چشمگیری از رقبای محلی‌اش ثروتمندتر باشد. قدرت‌های بزرگ سعی دارند ثروت خود را به بیشترین حد برسانند و بسیار علاقه دارند که اقتصادی پویا و قدرتمند داشته باشند؛ زیرا با این کار، قادرند رفاه عمومی را افزایش دهند و همچنین، این امر راهی مطمئن برای دستیابی به مزیت نظامی بر رقبا است. قدرت‌های بزرگ، به صورت دولت‌های بسیار ثروتمند دیده می‌شوند یا دولت‌هایی هستند که در آن زمینه حرکت می‌کنند. البته برای اینکه اقتصاد عظیم و غنی بتواند یک کشور را به قدرتی بزرگ مبدل سازد، باید یک نیروی نظامی قوی نیز از آن حمایت کند. برای مثال، ژاپن با وجود داشتن اقتصادی قوی قدرت بزرگ محسوب نمی‌شود؛ زیرا نیروی نظامی ضعیف و کوچکی دارد و برای تأمین امنیت خود به آمریکا وابسته است. مرشایمر، قدرت دولت‌ها را دو نوع قدرت پنهان و قدرت نظامی می‌داند که به شکل تنگاتنگی باهم در ارتباط هستند. قدرت بالقوه، عناصر اجتماعی - اقتصادی است که در ایجاد و بنیاد قدرت نظامی به کار می‌روند. این نوع قدرت، از میزان ثروت و جمعیت یک کشور سرچشمه می‌گیرد. دولت‌ها به قدرت بالقوه بسیار توجه می‌کنند؛ زیرا ثروت سرشار و جمعیت فراوان، از جمله پیش‌شرط‌های لازم برای ایجاد نیروی نظامی توانمند است و بدون اقتصادی قوی و پویا نمی‌شود نیروی نظامی قدرتمندی داشت.

در طول جنگ سرد، رهبران آمریکا از رشد اقتصادی شوروی نگران بودند و به‌ویژه دستاوردهای علمی شوروی (مانند ماهواره اسپوتنیک که در سال ۱۹۵۷ پرتاب شد) را زنگ خطری برای خود می‌دانستند؛ زیرا اینها علائمی بودند که به آنها نشان می‌دادند قدرت بالقوه اتحاد شوروی ممکن است روزی از داشته‌های ایالات متحده پیشی بگیرد. امروزه، نگرانی ایالات متحده درباره چین افزایش یافته است و دلیل آن قدرت نظامی این کشور نیست؛ زیرا چین، هنوز از این لحاظ ضعیف است. دلیل این مسئله این است که این کشور جمعیتی بالغ بر ۱/۲ میلیارد نفر دارد و روند نوسازی اقتصادی‌اش شتابان است. اگر چین این گونه بی‌رویه ثروتمند شود، قادر است سریعاً به ابرقدرتی نظامی تبدیل شود و با ایالات متحده به چالش برخیزد. این مثال نشان می‌دهد که دولت‌ها به همان اندازه که به موازنه قدرت نظامی اهمیت می‌دهند، در برابر موازنه قدرت بالقوه نیز به شدت حساس هستند.

دولت‌های با جمعیت کم، قادر نیستند به قدرت‌های بزرگ تبدیل شوند. برای مثال، کشورهایی مثل رژیم صهیونیستی با جمعیت ۸ میلیون و سوئد با ۸/۹ میلیون جمعیت، در جهانی با حضور روسیه، آمریکا و چین شانس برای تبدیل شدن به قدرت بزرگ ندارند. جمعیت مهم است؛ زیرا پایه ارتش نیرومند و بازدهی اقتصادی زیاد است. جمعیت زیاد قادر است ثروتی عظیم تولید کند که این موضوع، یکی از عناصر سازنده قدرت نظامی

است. ثروت هم مهم است؛ زیرا اگر دولتی برای تجهیز، آموزش و مدرن و به‌روزرسانی مداوم نیروهای رزمی خود پول و تکنولوژی نداشته باشد، قادر نیست ارتش قدرتمندی ایجاد کند. ثروت، متضمن هر دو بعد قدرت، یعنی بعد جمعیتی و اقتصادی باهم است؛ زیرا یک دولت برای تولید ثروت باید جمعیت انبوه داشته باشد. البته میزان توسعه و تکنولوژی هم مهم است.

نکته دیگری که از نظر مرشایمر، در میزان ثروت یک دولت مهم است، ثروت قابل گردآوری، یعنی منابع اقتصادی موجودی است که هر دولت برای ایجاد نیروی نظامی در اختیار دارد. مهم نیست که هر کشور چه مقدار ثروت دارد؛ بلکه مهم این است که چه مقدار از این ثروت را می‌شود برای دفاع از کشور جمع‌آوری و برای انجام کار فراهم کرد (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۶۷-۷۰) با توجه به این مسائل، از دیدگاه مرشایمر، برای اینکه هژمونی محقق شود، کشور مدنظر باید از لحاظ عملیاتی مقتدرترین و کارآمدترین ارتش را در مقیاس منطقه به وجود آورد و لازمه این امر، وجود جغرافیای مناسب و جمعیت کافی و مهم‌تر از آنها در اختیار داشتن بخش چشمگیری از ثروت منطقه است. این موارد، در اصل پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های لازم برای هر کشور، در تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای است؛ اما به صرف داشتن پتانسیل‌ها و ظرفیت‌ها کشور به قدرت برتر تبدیل نمی‌شود. مطابق عقیده کوهن و گیلپین، به جز وجود ظرفیت‌ها و پتانسیل‌ها موقعیت هژمونی باید از طرف دیگران نیز پذیرفته شود. در بررسی آراء بوزان و ویور نیز به این مطلب اشاره شد که تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای دو بعد دارد. یکی از این ابعاد، خواست و ادعای کشور برای رسیدن به این موقعیت و دیگری پذیرش از طرف رقبای دیگر کشورهاست.

به اعتقاد فلمس نیز قدرت منطقه‌ای کشوری است که ضمن خواست و اراده این امر، پتانسیل‌های لازم سازمانی و مادی را داشته و برای رسیدن به این هدف، اقداماتی انجام داده باشد؛ به طوری که دیگر دولت‌ها نیز در این مسیر او را به صورت قدرت منطقه‌ای پذیرفته باشند. با فراهم شدن این وضعیت، کشور مدنظر، به طور واقعی قدرت و اعمال نفوذ می‌تواند داشته باشد (سمیعی اصفهانی و امیربیک، ۱۳۹۰: ۹۰). با توجه به مطالب گفته شده، یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها در تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای قدرت اقتصادی و برتری کشور مدعی نسبت به بقیه رقباست که باید ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های چشمگیری داشته باشد و همچنین، باید بتواند برای شکوفایی و تبدیل آن به نقطه برتری خود در منطقه تلاش کند. در این صورت، هم خود از مزیت‌ها و امتیازات اقتصادی بهره‌مند می‌شود و هم با نفع‌رساندن به سایر کشورها زمینه پذیرش خود را به شکل قدرت منطقه‌ای فراهم می‌کند.

#### ۴- شاخص‌های اقتصادی هژمونی منطقه‌ای

برای اینکه کشوری از لحاظ اقتصادی شاخص‌های هژمون بودن را پیدا کند، باید واجد ویژگی‌هایی باشد که در ادامه توضیح داده شده است.

ثروت هنگفتی داشته و به جز تسلط بر مواد خام استراتژیک مثل نفت، از نظر تولید، به خصوص تولید کالاهای صنعتی به طور چشمگیری توانمند باشد. در سنجش و ارزیابی آن کشور باید در زمینه شاخص‌های رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی نسبت به بقیه کشورها از لحاظ موقعیت ممتازتر باشد. در چنین کشوری امکانات و عوامل

رشد اقتصادی همچون نیروی کار ماهر و ساده، ابزار و تجهیزات تولید و ماشین‌آلات، زمین و منابع طبیعی، معادن و تکنولوژی به میزان کافی فراهم و میزان مدیریت، یعنی فن ترکیب عوامل تولید و چگونگی به‌کارگیری این عوامل، بسیار مطلوب است؛ به طوری که وجود این امکانات به رشد تولید و افزایش میزان رفاه و کیفیت زندگی مردم منجر می‌شود و بر طبق شاخص‌های توسعه انسانی، کشور هژمون نسبت به بقیه کشورها در موقعیت برتری قرار می‌گیرد. همه این موارد، وقتی در قدرت منطقه‌ای کشور به شکلی اساسی نقش بازی می‌کند که با حضور فعال و مستمر آن در بازارهای منطقه همراه باشد. همچنین، چنین کشوری باید در تأسیس و اداره نهادها و سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای به صورت گسترده و مؤثر حضور داشته باشد. واحد پول ملی کشور نیز باید ارزش زیادی داشته و در مبادلات بازرگانی منطقه‌ای به طور عمده‌ای نقش داشته باشد.

نکته اساسی دیگر این است که دولت هژمون، باید در تولید کالاهای استراتژیک و اساسی به‌ویژه مواد غذایی خودکفا و از دیگران مستقل باشد. کالای استراتژیک، یعنی کالایی که وجود آن برای هر کشور حیاتی است و نبود آن، کشور را به بحران شدید اقتصادی و سیاسی دچار می‌کند. البته اهمیت استراتژیک کالاها به نوع کشور و زمان مصرف آن بستگی دارد. مثلاً در کشورهای ضعیف و توسعه‌نیافته، مواد خوراکی همچون گندم، کالایی استراتژیک است؛ اما در کشورهای پیشرفته، ابزار و تولیدات صنعتی کالای استراتژیک محسوب می‌شود. در فصل سرما و زمستان، فارغ از نوع کشور، نفت و گاز و مواد سوختی کالایی استراتژیک است؛ بنابراین، کشور هژمون، برای قدرتمندبودن باید بتواند کالاهایی را تولید کند که از لحاظ ساختاری استراتژیک هستند.

یکی از مؤلفه‌های اساسی دیگر کشوری با قدرت هژمون، توانمندی در تولید کالاهای پیشرو در هر عصر و زمانی است. به باور ویلیام تامپسون، قدرت ملی عمدتاً از توان کشور برای مسلط‌شدن بر چرخه‌های مفروضی از زمان و پس از آن، استفاده‌کردن از ثمره‌های این تسلط برای ایجاد توانمندی نظامی مؤثر سرچشمه می‌گیرد که این قدرت نظامی به‌نوبه‌خود، مزایای اقتصادی موجود را تقویت و ضمناً نظم سیاسی ثابتی را ایجاد می‌کند. این ثبات، برای حفظ و نگهداری امتیازهای راهبردی خود کشور مفید است و حتی برای کل نظام جهانی نیز منافع‌ی به همراه داشته است (تیلیس، بابالی، لین و مک فرسون، ۱۳۸۳: ۹۶ و ۳۴).

تامپسون به همراه مدلسکی، با ارائه مدلی از بخش‌های پیشرو، آن دسته از ابزارها و زمینه‌های جدید قدرت را بیان کرده‌اند که وجود آنها در هر دوره تاریخی به کشور یا کشورهای دارنده آنها قدرت برتری داده است و براساس آنها قدرت هژمون را در هر مقطع تاریخی معرفی کرده‌اند. تامپسون، تأکید می‌کند ارتباط بین قدرت ملی و تسلط بر «بخش‌های پیشروی» اقتصاد جهانی امری مهم است. بخش‌های پیشرو در هر عصر، از نظر فناوری تغییرات شدیدی در پاره‌ای از کشورها ایجاد می‌کنند و این بخش‌های پیشرو مهم و حساس هستند؛ زیرا تسلط بر بخش‌های پیشرو در توانایی کشور برای رقابت به‌منظور کسب رهبری ژئوپولیتیک در نظام جهانی اهمیت دارد. طبق شکل نشان‌داده‌شده، در هر دوره زمانی عوامل و فاکتورهای ویژه‌ای به صورت برتر و قدرت‌آفرین نقش داشته‌اند و کشور صاحب آن فاکتورها قدرت برتر نظام قدرت موجود بوده است (زرقانی، ۱۳۸۸: ۸۷ و ۸۸).

در همین زمینه، آمریکا در ابتدای قرن ۲۱ و پس از دومین انقلاب صنعتی با محوریت فناوری اطلاعات، از تولید بسیاری از کالاها صرف‌نظر کرده و بخش بزرگی از سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی خود را به عرصه‌های



نوین اقتصادی نظیر تکنولوژی دیجیتال، الکترونیک و ارتباطاتی اختصاص داده است؛ زیرا در دوران کنونی با توجه به رشد و توسعه تکنولوژی قطعاً برای پیشرو بودن در قدرت اقتصادی باید به این تکنولوژی‌ها دسترسی داشت. طبق عقیده مرشایمر نیز یکی از شاخص‌های اصلی در بررسی ثروت یک کشور، میزان توسعه تکنولوژی است؛ یعنی داشتن صنایعی که جدیدترین و پیچیده‌ترین تکنولوژی‌ها را تولید کنند. او در نهایت، دلیل این امر را استفاده از این فناوری‌ها برای تولید پیشرفته‌ترین تسلیحات می‌داند؛ اما در پایان، این مسئله به افزایش تولید ناخالص ملی و تقویت قدرت اقتصادی کشور منجر می‌شود.

چین، با وجود توسعه شتابانش در ۲ دهه گذشته، هنوز یک دولت نیمه‌صنعتی است و تقریباً ۱۸ درصد ثروت آن از بخش محصولات کشاورزی حاصل می‌شود؛ در صورتی که ژاپن و ایالات متحده، ۲ درصد از ثروتشان به کشاورزی وابسته است. یکی از دلایل اصلی شکست شوروی در جنگ سرد نیز این بود که اقتصاد شوروی از اوایل دهه ۱۹۸۰ رو به افول نهاد و این کشور موفق نشد خود را با سرعت اقتصاد آمریکا همگام کند؛ زیرا آمریکا در زمینه‌هایی چون توسعه علوم رایانه و سایر فناوری‌های اطلاعاتی به‌طور گسترده پیشرفت کرده بود (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۷۹-۷۳).

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به دنبال تبیین مفهوم هژمونی درون ساختارهای فکری متفاوت بودیم و ضمن ارائه دیدگاه‌های هر کدام از تئوری‌های روابط بین‌الملل درباره هژمون، شاخص‌ها و عوامل شکل‌دهنده هژمونی را نیز بیان کردیم. هدف ما بیان مهم‌ترین عوامل و مؤلفه‌های شکل‌دهنده هژمونی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای بود. در بررسی‌ها مشخص شد تفاوت‌هایی در بیان این ویژگی‌ها وجود دارد؛ اما دیدگاه‌های مختلف در این زمینه اتفاق نظر دارند که عنصر اقتصاد، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری هژمونی است. اصولاً بدون پشتوانه اقتصادی قوی تحقق هژمونی ممکن نیست؛ هر چند سایر جنبه‌های قدرت نیز باید فراهم باشد.

در دیدگاه مارکسیستی اقتصاد زیربنا و تعیین‌کننده سایر حوزه‌های اجتماعی است و هر طبقه مالک ابزار تولید، طبقه مسلط محسوب می‌شود؛ بنابراین، قدرت در دست کسی است که ابزار تولید، سرمایه و اقتصاد را در اختیار داشته باشد. نئومارکسیست‌ها بیشتر بر زمینه‌های فرهنگی تأکید دارند. آنها معتقدند دولت هژمون با مسلط کردن فرهنگ و ایدئولوژی خود بر سایر جوامع، نیازها و خواسته‌های آنها را بر طبق منافع خود تعریف و با ایجاد مشروعیت برای خود، امور مطلوب خود را تولید می‌کند. همچنین، این کشور با استفاده از سازمان‌ها و نهادهایی در حوزه اقتصاد بین‌الملل، سلطه خود را بر سایر جوامع هرچه بیشتر گسترش می‌دهد.

رنالیست‌های کلاسیک، بیشتر بر قدرت صریح و آشکار و سیاست تأکید داشتند؛ اما نئورنالیست‌ها معتقدند به همان میزان که دولت و سیاست مهم است، اقتصاد و کسب ثروت هم اهمیت دارد؛ زیرا از این طریق است که می‌شود برای پیشینه‌سازی قدرت اقدام کرد. همچنین، بدون داشتن ثروت و اقتصاد قوی نمی‌شود در سایر جنبه‌ها نیز قدرتمند شد. مرشایمر، به شکل یک نئورنالیست، در نظریه خود عامل اصلی را قدرت نظامی می‌داند؛ اما می‌گوید که بدون اقتصادی قوی نمی‌شود نیروی نظامی بزرگی فراهم کرد. نظریه ثبات هژمونیک، اصلی‌ترین عنصر را قدرت اقتصادی برتر می‌داند که نیروی نظامی قوی‌ای باید از آن حمایت کند؛ یعنی وجود این دو عنصر

در کنار هم کارساز خواهد بود. البته در همه نظریه‌ها مشروعیت و پذیرش این موقعیت از طرف سایر کشورها نیز تعیین‌کننده است.

طبق نظریه ثبات هژمونیک، شرط داشتن نظام اقتصادی قوی برخوردار از منابع عظیم انرژی و مواد خام، تولید کالاهای صنعتی پیشرو، حضور گسترده در بازار کشورهای مدنظر و حضور در سازمان‌های اقتصادی است. باتوجه به اینکه کدام یک از قدرت‌های جهانی یا منطقه‌ای مدنظر هستند، در دو مقیاس جهانی و منطقه‌ای به این ویژگی‌ها توجه می‌شود.

## منابع و مأخذ

### فارسی

- بوزان، ب. (۱۳۸۹). ایالات متحده و قدرتهای بزرگ: سیاستهای جهانی در قرن بیست و یکم. ترجمه حیدری، ع.ح.، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، ب. و ویور، ا. (۱۳۸۸). مناطق و قدرتها. ترجمه قهرمان‌پور، ر.، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بیلیس، ج. و استیو، ا. (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست. ترجمه راه چمنی، ع. و دیگران. تهران: ابرار معاصر
- پوراحمدی، ح. (۱۳۸۷). «سنتر مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین». پژوهشنامه علوم سیاسی، ۳(۲): ۳۷-۶۸
- پورقیومی، ا. (۱۳۸۸). «بررسی مفهوم هژمونی؛ با تأکید بر هژمونی‌گرایی آمریکایی». مجله سیاست دفاعی، ۱۷(۱۶): ۷۹-۴۹
- تیلیس، ا.، بابالی، ج.، لین، ک. و مک فرسون، م. (۱۳۸۳). سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی. تهران: نظارت و ترجمه ابرار معاصر تهران
- جلالی، ر. (۱۳۸۸). «چیستی ثبات هژمونیک»، دانشنامه، ۷۶-۵۳.
- دهشیار، ح. (۱۳۸۲). تعریف هژمونی آمریکا. بازیابی شده از: [www.bashgah.net](http://www.bashgah.net).
- زرقانی، ه. (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر قدرت ملی (مبانی، کارکردها، محاسبه و سنجش)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ساعی، ا.، ترابی، ق. (۱۳۸۹). «نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصاد جهانی»، مجله علوم سیاسی، ۴۰(۴): ۱۴۳-۱۶۰.
- سلیمی، ح. (۱۳۸۴). «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی: بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روز کرنس و جان میر شایمر»، پژوهش حقوق و علوم سیاست، (۱۷): ۱۹-۴۲.
- سمیعی اصفهانی، ع.ر. و امیربیک، ع. (۱۳۹۰). «قدرت منطقه‌ای ایران و چالشهای خارجی پیش روی آن»، فصلنامه سیاست، ۴۱(۴): ۹۷-۱۱۸.
- عسکرخانی، ا.ا. (۱۳۸۳). رژیم‌های بین‌المللی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی
- کریمی، ج. (۱۳۸۵). «هژمونی در سیاست بین‌الملل: چهارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، (۳): ۱-۲۷
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت
- مشیرزاده، ح. و جعفری، ه. (۱۳۹۱). «قدرت هژمون و دولتهای انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی ۴(۱): ۴۷-۷۸
- مورگان، پ. (۱۳۸۱). نظم‌های منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهانی نوین، ترجمه دهقانی فیروزآبادی، ج.، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرشایمر، ج. (۱۳۹۳). تراژدی سیاست قدرتهای بزرگ. ترجمه چگنی‌زاده، غ.ع.، چاپ چهارم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و راهبردی.
- قره‌باغیان، م. (۱۳۷۲). فرهنگ و اقتصاد بازرگانی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

## انگلیسی

- Cox, Robert. (1981). Social Forces, States and world order. Millennium 10(2)
- Gilpin, Robert. (1987). the Political Economy of International Relation: Princeton University Press
- Iseri, Emre. (2007). Neo-Gramscian Analysis US Hegemony Today. Spire Journal of law, Politics and societies
- Keohane, Robert. (1984). After Hegemony: Princeton University Press
- Nye, Joseph. (2004). S, Power in the Global Internatinal Age: From Realism to Globalization. New York: Taylor&Francis Group
- Keohane, Robert and Joseph s nye.(1977). Power and intedependece: World Politzs transition bosto: lithe, brown
- Guzzini, Stefano. (1998). Realism in International Relation and International Political Economy: The continuing of Death Foretold. d London and Newyork: Routledge